

ناسزاگویی جوانان؛ صمیمیت یا خشونت؟ / زمینه‌های تغییر رفتار جوانان

محمود شهابی در میزگرد آسیب‌شناسی رفتار جوانان گفت: منطق ناسزاگویی در میان جوانان ایرانی در سطح ارتباطات بین الاشخاص را با توجه به زمینه (Context) آن می‌توان در دو کلمه «صمیمیت و خشونت» خلاصه کرد.



محمود شهابی در میزگرد آسیب‌شناسی رفتار جوانان گفت: منطق ناسزاگویی در میان جوانان ایرانی در سطح ارتباطات بین الاشخاص را با توجه به زمینه (Context) آن می‌توان در دو کلمه «صمیمیت و خشونت» خلاصه کرد.

به گزارش خبرنگار مهر، فرهنگ عمومی و وظیفه‌ای که هر فرد نسبت به آن دارد انسان را متوجه رفتار و کنش‌های بازیگران این حوزه می‌کند. رفتار جوانان به عنوان کنشگران فعال حوزه عمومی از مسائلی است که در این زمینه واجد اهمیت است. در سالهای اخیر شاهد نوعی بی‌اخلاقی در سطوح مختلف جامعه و مبدل شدن آن به فرهنگ عمومی در جامعه هستیم. حال سوال این است که آیا این پدیده، پدیده‌ای جدید است یا اینکه سابقه دارد؟ اساساً چرا ما این را در سطح جامعه و به ویژه جامعه جوانان می‌بینیم؟ آیا این مسئله یک نوع انحطاط فرهنگی است یا نه؟ آیا جوانان ما به سمت یک نوع لمپنیسم سوق داده می‌شوند؟ برای پاسخ به این سوالات میزگردی با حضور دو تن از اساتید این حوزه برگزار کردیم و به بررسی این مسائل پرداختیم.

محمود شهابی استادیار جامعه‌شناسی و مطالعات فرهنگی در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی است. وی درجه دکتری خود را در سال ۱۳۷۷ از دپارتمان جامعه‌شناسی دانشگاه اسکس انگلستان دریافت کرد. علایق پژوهشی وی عمدتاً در زمینه نظریه فرهنگی، خرده فرهنگ‌ها و سبک‌های زندگی جوانان، ارتباطات بین فرهنگی، جهانی شدن، ارتباطات جمعی، ورزش، و جنسیت است. تاکنون مقالات زیادی توسط وی در نشریات داخلی و خارجی در حوزه مطالعات جوانان به چاپ رسیده است.

محمد سعید ذکایی دیگر استاد مدعو این میزگرد است که استاد جامعه‌شناسی و مطالعات فرهنگی در دانشکده علوم اجتماعی علامه طباطبائی است. وی دکتری خود را در سال ۱۹۹۹ در دانشگاه شفیلد انگلستان دریافت کرد. کتاب‌های زیادی از وی در زمینه جوانان و مسائل آنها تا کنون به چاپ رسیده است که به عنوان نمونه می‌توان به: جوانان و بیگانگی تحصیلی و دانشگاهی، (گردآوری و تدوین) جوان، شهر و زندگی روزمره، درآمدی بر تاریخ فرهنگی بدن در ایران، فراغت، مصرف و جامعه: گفتارهایی انتقادی، (فرهنگ مطالعات جوانان)، جامعه‌شناسی جوانان ایران معرف اشاره نمود. همچنین تا کنون مقالات بسیاری توسط وی در نشریات داخلی و خارجی در حوزه مطالعات جوانان به چاپ رسیده است.

بخش اول این میزگرد را از نظر می‌گذرانید:

*** برای شروع بحث می‌خواهم بپرسم که شما رفتار جوانان و به طور ویژه پدیده ناسزاگویی در میان جوانان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا نوعی لمپنیسم میان جوانان در حال گسترش است؟**

شهابی: به نام خدا. من ترجیح می‌دهم قبل از آنکه وارد بحث اصلی بشویم چند نکته مقدماتی را بیان کنم. موضوعی که امروز در مورد آن صحبت می‌کنیم در حوزه جامعه‌شناسی زندگی روزمره قرار می‌گیرد. این حوزه از جامعه‌شناسی به تعبیر پیوتر زیتومپکا (یا اشتومپکا) جامعه‌شناس مشهور لهستانی به جامعه‌شناسی سوم معروف است. جامعه‌شناسی اول (متقدم) جامعه‌شناسی کلیت‌های اجتماعی (ارگانیسم‌ها و نظام‌های اجتماعی) بود که توسط جامعه‌شناسان کلاسیک همچون کنت، اسپنسر، مارکس و پارسونز دنبال می‌شد. اعتقاد به مسیر خطی و اجتناب‌ناپذیر تحول تاریخی از ویژگی‌های اساسی این جامعه‌شناسی است. جامعه‌شناسی دوم جامعه‌شناسی اتم‌های اجتماعی (رفتارها، کنش‌ها، معانی و متون) بود که آغازگر آن ماکس وبر و سپس هربرت مید و لوی اشتراوس بودند. اعتقاد به این ایده که کنش‌های انسانی، آزاد، تصادفی، دلیخواهی و متنوع است، ایده اصلی این جامعه‌شناسی بود. جامعه‌شناسی سوم جامعه‌شناسی رویدادهای اجتماعی است. بر اساس این دیدگاه، کنش اجتماعی در زمینه‌های جمعی که هم تحت تأثیر عاملان و هم تحت تأثیر محیط ساختاری و فرهنگی کنش است رخ می‌دهد. در این حوزه، نظریه تعامل چهره به چهره جاناتان ترنر و یا نظریه زنجیره‌های مناسکی تعامل از راندال کالینز، و نظریه پراگماتیک فرهنگی و عملکرد اجتماعی جفری الکساندر را می‌توان نام برد.

یکی از مصادیق رفتارهای تکرار شونده، ناسزاگویی و بدزبانی است. ما می‌توانیم از منظرهای مختلف به رفتار ناسزاگویی نگاه کنیم؛ به فرض مثال از منظر جامعه‌شناسی، روانشناسی، مطالعات فرهنگی و امثالهم اما من از منظر مطالعات فرهنگی به پدیده ناسزاگویی نگاه می‌کنم

جامعه‌شناسی زندگی روزمره وارد موضوعاتی می‌شود که با زندگی روزمره مردم سروکار دارد. منظور از زندگی روزمره فعالیت‌های روتین (عادی)، مکرر، یکنواخت، مستمر و ریتمیک در مکان‌ها و زمان‌های مختلف است که منجر به شکل‌گیری عادتواره‌ها و سبک‌های زندگی مختلف می‌شوند و کارکرد آنها بازتولید حیات اجتماعی و یا برعکس به چالش کشیدن آن است. به عبارت دیگر آنچه برای یک فرد یا گروه، امری عادی، معمولی و بدیهی محسوب می‌شود از سوی فرد یا گروه دیگری ممکن است، کاملاً غیرعادی بنظر برسد. اینجاست که زندگی روزمره با مقوله قدرت، سیاست و بازنمایی فرهنگی مرتبط می‌شود و اهمیت تاریخی پیدا می‌کند. یکی از مصادیق رفتارهای تکرار شونده، ناسزاگویی و بدزبانی است. این اولین نکته بود، اما نکته دوم این است که ما می‌توانیم از منظرهای مختلف به رفتار ناسزاگویی نگاه کنیم؛ به فرض مثال از منظر جامعه‌شناسی،

روانشناسی، مطالعات فرهنگی و امثالهم اما من از منظر مطالعات فرهنگی به پدیده ناسزاگویی نگاه می‌کنم. نکته سوم این است که حدس می‌زنم نگاه شما بیشتر خرد است و می‌خواهید به این سوال پاسخ دهید که چرا در زندگی روزمره نوجوانان و کودکان و جوانان این ناسزاگویی‌ها آن‌هم به شکل علنی و عمومی رواج یافته است. لذا من سعی می‌کنم به همین سوال شما پاسخ دهم.

اما قبل از ورود به این موضوع لازم است کمی وسیع‌تر و کلی‌تر به این موضوع بنگریم و یک سنخ‌شناسی از انواع اصطلاحات مرتبط با موضوع ناسزا را مطرح کنیم. این سنخ‌شناسی می‌تواند براساس تمایز زمینه استفاده از دشنام در حوزه خصوصی و در حوزه عمومی باشد.

در حوزه خصوصی ممکن است آدم‌ها در خانه با همسرشان، با فرزندان‌شان، با برادر و خواهر یا پدر، مادر و سایر بستگان‌شان بدزبانی کنند. در حوزه عمومی چه حوزه عمومی واقعی (در کوچه و خیابان و چه در رسانه‌هایی مثل تلویزیون) و چه در حوزه عمومی مجازی (شبکه‌های اجتماعی اینترنتی و موبایلی) ممکن است هر یک از ما برخی دشنام‌ها را شنیده یا خوانده باشیم. البته در کشور ما در رسانه‌های ارتباط جمعی به ندرت ناسزا شنیده می‌شود اما در شبکه‌های تلویزیونی ماهواره‌ای و به ویژه در فیلم‌های هالیوودی ممکن است، چنین ناسزاهایی به زبان انگلیسی رواج داشته باشد. شنیده‌ام که در سال‌های گذشته گاهی وقت‌ها ناسزاگویی‌های متقابلی نیز بین مخاطبان تلویزیون‌های فارسی زبان ماهواره‌ای و برخی از مجریان چنین شبکه‌هایی رخ داده است.

گاهی وقت‌ها ناسزاگویی‌ها در عرصه ارتباطات بین فرهنگی و از طریق شبکه‌های مجازی رخ می‌دهد مثلاً پس از همگروه شدن تیم ملی فوتبال ایران با آرژانتین برای حضور در بازی‌های جام جهانی ۲۰۱۴، کاربران ایرانی در صفحه فیس‌بوک فوتبالیست آرژانتینی، لیونل مسی کامنت‌هایی گذاشتند که بخش زیادی از آنها ناسزاهای شخصی و خانوادگی علیه آن فوتبالیست بود.

از این گذشته گاهی وقت‌ها این ناسزاگویی‌ها در عرصه ارتباطات بین فرهنگی و از طریق شبکه‌های مجازی رخ می‌دهد. مثلاً پس از همگروه شدن تیم ملی فوتبال ایران با آرژانتین برای حضور در بازی‌های جام جهانی ۲۰۱۴، کاربران ایرانی در صفحه فیس‌بوک فوتبالیست آرژانتینی، لیونل مسی کامنت‌هایی گذاشتند که بخش زیادی از آنها ناسزاهای شخصی و خانوادگی علیه آن فوتبالیست بود. کاربران ایرانی اقدام مشابهی را نیز در مورد زایتسف، والیبالیست ایتالیایی و بنیامین ویلیامز داور بازی فوتبال ایران و عراق در جریان بازی‌های جام ملت‌های آسیا در استرالیا در سال ۲۰۱۵ انجام دادند.

نکته دیگر این است که ناسزاگویی مختص مردم عادی نیست و سیاستمداران جهانی نیز در این زمینه به اصطلاح گاف‌هایی داده‌اند. مثلاً برلوسکونی نخست‌وزیر سابق ایتالیا در سال ۲۰۰۸ باراک اوباما را سیاه سوخته نامید و در سال ۲۰۱۱ نیز نسبت به خانم آنگلا مرکل صدر اعظم آلمان توهین مشابهی کرد. در پارلمان برخی کشورها مثل کرواسی نیز توهین‌های متقابلی بین نمایندگان مجلس رخ داده است.

نکته دیگر این است که معنای ناسزاهای بسته به زمینه اجتماعی آن متغیر است. بارها در برخی کشورهای اروپایی دیده‌ام که وقتی گروهی از نوجوانان و جوانان اروپایی به همدیگر می‌رسند به جای سلام و احوالپرسی از واژه‌های رکیک به نشانه صمیمیت و رفاقت استفاده می‌کنند. اما لحظه‌ای بعد با دیدن یک جوان مهاجر و برای آزار و اذیت وی مجدداً از همان واژه‌ها استفاده می‌کنند. معنای دشنام‌ها در این دو وضعیت یکسان نیست. در وضعیت اول ناسزاهای بیانگر صمیمیت است، اما در وضعیت دوم نشانه نزادگرایی و خشونت. وضعیت مشابهی نیز در برخی شهرهای بزرگ در ایران مشاهده می‌شود.

بارها در برخی کشورهای اروپایی دیده‌ام که وقتی گروهی از نوجوانان و جوانان اروپایی به همدیگر می‌رسند به جای سلام و احوالپرسی از واژه‌های رکیک به نشانه صمیمیت و رفاقت استفاده می‌کنند اما لحظه‌ای بعد با دیدن یک جوان مهاجر و برای آزار و اذیت وی مجدداً از همان واژه‌ها استفاده می‌کنند معنای دشنام‌ها در این دو وضعیت یکسان نیست.

به لحاظ مفهومی هم لازم است یک سنخ‌شناسی از انواع بدزبانی‌ها (Bad language) و ناسزاگویی‌ها (Cursing) ارائه کنیم. در زبان انگلیسی یازده نوع بدزبانی وجود دارد. یکی کفرگویی (Blasphemy) است که به معنای یک رفتار یا گفتار گستاخانه در مورد امور مقدس است. دوم فحش (name calling) است. سوم توهین یا اهانت (insulting) است. چهارم زبان مبتذل (Profanity) است. پنجم استفاده از تکیه کلام‌ها (Slang) به جای واژه‌های استاندارد و متعارف است. ششم ابتذال (Vulgarity) است. یعنی هر چیزی که مغایر با ذائقه خوب و اصیل باشد. هفتم وقاحت (Obscenity) است. یعنی هرزگی در رفتار، بیان یا ظاهر فیزیکی. هشتم کلمه یا عبارت گستاخانه (Epithet) است. نهم تهمت (Slur) است. دهم زبان یا ادبیات مستهجن به ویژه در خصوص کارکردها یا فرآیندهای بدن (Scatology) است. یازدهم دست انداختن یا به سخره گرفتن (Disparage) دیگران به خاطر برخی ویژگی‌ها مثل لهجه یا گویش خاصی است.

تا اینجا من تلاش کردم تعریف دقیقی از انواع ناسزاهای جایگاه‌های مختلف کاربرد آنها ارائه کنم و تا اینجا بحث مان مفهومی بود. در قسمت‌های بعدی عراضم به دلالت‌ها یا معنای ناسزاهای جامعه ایرانی خواهم پرداخت و سپس به تبیین چرایی آنها و ارائه راهکار خواهم پرداخت.

ذکایی: اگر بخواهیم سولات شما و جنبه بحث شما را در یک ظرف بزرگتری قرار بدهیم می‌توان گفت که یک اتفاقی در رفتارها و متن زندگی روزمره جوانان ایرانی افتاده است، اتفاقی که دلپذیر نیست. با اسامی مختلفی می‌شود آن را نامگذاری کرد. یک تعبیر که گاهی از آن استفاده می‌شود مفهوم لمپنیسم است و گاه به بحث مسئولیت‌گریزی و خودگرایی‌ها و خودخواهی‌ها و بی‌تعهدی‌هایی که از این نسل دارد سر می‌زند و جلوه‌های واضح آن را با کاربرد نامناسب زبانی یا زبان بد می‌توان شرح داد

من می خواهم بحث را به فضای جامعه شناسی بکشانم و به این سوال پاسخ دهم که اساساً آن چیزی که تغییر رفتار در نسل جدید تلقی می شود، چه زمینه هایی دارد؟ چه خاستگاهی دارد؟ زمینه های اجتماعی و کلانی که این تحول را می تواند توضیح دهد و رفتارهایی نابهنجار این نسل را باید در آن متن فهم کرد، این زمینه ها کدام است؟

اغلب وقتی می خواهیم ویژگی های نسل امروز را با آنچه که نسل گذشته بود، بیان کنیم، کمی به اغراق و بزرگنمایی کشیده می شویم. فکر می کنم که اگر بشود که یک مقدار آن تفاوت را تصحیح و تعدیل کنیم و از قطبی شدن آن جلوگیری کنیم به بحث کمک می کند. آنچه که امروز ما به عنوان فرهنگ جوانی می شناسیم و مولفه ها و نشانه های آن را طرح می کنیم، طبیعتاً بی سابقه است، طبیعتاً پدیده نو و متأخری است. سی سال پیش حدود ۱۰۰ تا ۱۵۰ هزار دانشجو در دانشگاه داشتند درس می خواندند، الان این رقم به چند میلیون نفر ارتقا پیدا کرده است.

پس آموزش عالی ما توده وار شده است. ۳۰ سال پیش ساختار خانواده به گونه ای بود که میانگین ۴ تا بچه در آن زندگی می کرد، الان به ۱.۵ تقلیل پیدا کرده است. بنابراین ساختار خانواده و ارزش هایی که بر آن حاکم است، متفاوت شده است. ۳۰ سال پیش دو تا شبکه، فرهنگ رسانه ای ما را تغذیه می کرد، فرهنگ رسانه ای که جوانان از آن بهره مند بودند، وابسته به ۲ تا شبکه ملی بود. اما الان حداقل به چندین شبکه رسمی و چند ده شبکه غیر رسمی ارتقا پیدا کرده است. تحرک اجتماعی که امروز در اجتماع شاهدیم بی سابقه است. گسترشی که فرهنگ مجازی داشته، اصلاً تصورش هم در ۳۰ سال پیش ممکن نبود و بیشتر یک تخیل یا یک رویا بود. اما اکنون این فرهنگ زندگی روزمره ما را درنور دیده و ما را به صورت جدی با خودش درگیر کرده و در مواردی جایگزین زندگی واقعی شده است. بنابراین این نوع مقایسه های نوستالژیک با گذشته خیلی مقایسه منطقی و معقولی نیست اگر چه خیلی هم در گفتمان روزمره رواج پیدا می کند. یک مقداری هم با مبالغه کردن و قطبی کردن همراه است. این نوع قیاس خیلی به ما کمک نمی کند. البته این موضوع نافی سوال شما نیست. این نسل دشواری ها و مشکلاتی به لحاظ اجتماعی، روانشناسی و فرهنگی دارد که آن ها را باید فهم کرد و شرح داد. این مشکلات جلوه ها و انواع متنوعی دارند. یکی از آنها همین بحث زبان ارتباطی است که از آن صحبت شد. می توان به صورت های دیگر رفتارهای خطر ساز، ضد اجتماعی و با ریسک اشاره کرد که بعداً به آن می پردازیم.

اینکه چرا یک همچنین وضعیتی امروز بر فرهنگ جوانی حاکم شده است، به نظر می رسد که پاسخ آن تا حدی مربوط به موقعیت، هندسه و منطق تجربه جوانی جدید و فرهنگ جوانی جدید در دوره معاصر است

بنابراین اینکه چرا یک همچنین وضعیتی امروز بر فرهنگ جوانی حاکم شده است، به نظر می رسد که پاسخ آن تا حدی مربوط به موقعیت، هندسه و منطق تجربه جوانی جدید و فرهنگ جوانی جدید در دوره معاصر است. به همان نسبت هم باید به نوع تجارب تاریخی هم اشاره کرد. وقتی از تفاوت های نسلی صحبت می کنیم، بخشی از آن به ویژگی های خود نسل برمی گردد. تجارب نسلی هم به خود چرخه زندگی، خود واقعیت بیولوژیکی حیات و زندگی و بزرگ شدن و هم به برخی تحولات و تغییرات که در جامعه شکل می گیرد برمی گردد. اگرما به آنچه که در ۳، ۴ دهه اخیر در جامعه رخ داده نگاه کنیم، طبیعتاً تصدیق می کنیم که تحولات عظیمی را به لحاظ سیاسی و اجتماعی پشت سر گذاشته ایم که خود عامل و محرک و مولد آن چیزی است که به تفاوت های نسلی از آن یاد می کنیم.

پس تغییرات اجتماعی است که تجارب تاریخی و متن زندگی جوانان را تحت تأثیر قرار می دهد. همکارم به فرهنگ جهانی اشاره کردند، فرهنگی که از مجرای رسانه ها به زندگی روزمره رخنه می کند و طبیعتاً از یک جهتی به یک دست شدن و از جهتی به تحول و تکثر کمک می کند. همزمان هم جوانان را وارد یک فضای به نظر یک دست و جهانی می سازد و سلیقه ها را نزدیک میکند و هم به تفرق و تفکیک و طبقه بندی شدن کمک می کند.

روشن است که فرهنگ جهانی رسانه ای استعداد اینکه خرده فرهنگ های زبانی خاص را بخواهد ترویج دهد و بخواهد آنها را به سرعت منتقل کند و سازوکاری برای شکل گیری، نمایش، بازنمایی و گفتگو پیرامون آن فراهم سازد را داراست. مواردی که اشاره کردم بیشتر به زمینه های ساختاری برمی گشت، آنچه که به تغییرات و کلیت جامعه مربوط می شد و در چرخه های زمانی در ارتباط با تحولات ملی، هم درون مرزی و هم برون مرزی شکل می گیرد، باید به سهم مولفه های دیگر هم در زمینه های دیگر اشاره کرد.

دموکراتیک شدن رفتارهای خانوادگی و کاهش تورم هنجاری که در روابط فضای خانواده حاکم است، می تواند در رفع بخشی از مشکلات رفتاری و اختلالات رفتاری که امروز می خواهیم از آنها صحبت کنیم کمک کند

در فضای امروزی که خانواده ها تمایل به استفاده از شیوه های دموکراتیک تر را دارند، انتظار بسیاری از جوانان برای تعاملات بر پایه ارزش های جدیدتر است، تا تعاملاتی که عموماً سلسله مراتبی تر و آمرانه تر بود و بیشتر از طریق روابط قدرت والدین تداوم می یافت. بنابراین دموکراتیک شدن رفتارهای خانوادگی و کاهش تورم هنجاری که در روابط فضای خانواده حاکم است، می تواند در رفع بخشی از مشکلات رفتاری و اختلالات رفتاری که امروز می خواهیم از آنها صحبت کنیم کمک کند. البته باید به زمینه های دیگر هم اشاره کرد. من چون محدودیت زمان هست تیتروار به رئوس آن اشاره خواهم کرد و برخی را به تفصیل شرح خواهم داد.

برای مثال طبقه متوسط جدید که در جامعه ایرانی به ویژه با توقف جنگ تحمیلی و از سال های اوایل دهه ۷۰ به تدریج افزایش یافت، به مانند فنی آزاد شده فرصت و زمینه ای را فراهم ساخت که طیفی را به جستجوی جدی تر ارزش های مصرفی

فردگرایانه و ایدئولوژی منطبق با آن سوق دهد. اقبال به این ارزش های مصرفی در عرصه های متنوع آن (مانند تکنولوژی، سفر و گردشگری، مسکن و بدن)، به تعبیری حداقل برای دسته ای جبران مافات و جبران محرومیت هایی تلقی می شد که چه تصنعی و چه واقعی تجربه شده بود و جوانان ما هم با یک فاصله و واسطه با این ذهنیت این نیاز را تجربه کردند و به آن تن داده اند.

سویه دیگر رفاه، محرومیت ها و تحریم ها و مضیقه های ساختاری است که زمینه ساز احساس محرومیت نسبی است و خود، گاهی مروج و محرک خودابرازی های کنترل نشده است. حال چه به خاطر تحریک شدن محرومیت نسبی و چه به خاطر ناتوانی و عجز در تأمین نیازها باشد. لذت موقت به کار بردن یک ناسزا، دست انداختن و آزار کلامی دیگران، دست برد به سایت های شخصی دیگران و ابتکارات منفی مشابه را می توان در مواردی نوعی واکنش به این محرومیت نسبی هم تلقی کرد. برخی مشکلات رفتاری و ارزشی جوانان ممکن است، نتیجه رفتارها و الگو سازی های خود والدین باشند.

لذت موقت به کار بردن یک ناسزا، دست انداختن و آزار کلامی دیگران، دست برد به سایت های شخصی دیگران و ابتکارات منفی مشابه را می توان در مواردی نوعی واکنش به این محرومیت نسبی هم تلقی کرد

برای مثال سبک های تربیتی که در طیف های مختلفی از خانواده هست گاهی اصلاً بدیل و جایگزین و رویه دیگری را برعادت‌واره و ذهنیت جوان و نوجوان ما شکل می دهد. شما تصور کنید نوجوانی را که همه چیزش برایش مهیاست. دسترسی ها مهیاست، کافی است که اراده کند و بخواهد. با استراتژی های خاص مانند، نق زدن، شکایت کردن، قهر کردن و مانند به خواسته های غیر ضروری، پر هزینه و گاه نمایشی خود دست می یابند. معلوم است که این مقدار دسترسی سریع و بی واسطه و کم اصطکاک یک عافیت طلبی را در ذهنیت این جوان شکل می دهد. بنابراین دیگر برای رسیدن به سقف خواسته های خودش خیلی حاضر به تلاش نباشد. ناز پرورده و لوس بار می آید. خودخواه بار می آید. ما در برخی خانواده ها گاهی می بینیم که انجام ندادن کارهای ساده و عموماً لذت بخش خانه و لذت بردن و تفاخر از واداشتن دیگران به انجام این خدمات رواج دارد. مادران و پدرانی که (حالا به اسم مادران تمام می شود، اما پدران هم سهیم اند چون ژست و پرستیژش برای آنها هم اهمیت دارد) ساده ترین خدمات خانه و بیرون خانه را بصورت مرتب و گاه روزمره به خدمتکاران می سپارند. مثلاً هر روز کارگر می آید و خانه را مرتب می کند. پس در این شرایط سهم و نقش مادر و پدر چه هست؟ سهم و نقش بچه ای که برای تفنن، برای تمرین، برای لذت، برای با هم بودن، برای تجربه زندگی و مهارت زندگی باید در این فعالیت ها درگیر شود چیست؟ سهم این جوان که همراه با خانواده است چیست؟ این اتفاقی است که در جهان و به ویژه ایران در خانواده دارد می افتد.

می خواهم بگویم که اینها را باید یک مقدار دیالکتیکی هم دید. سوی دیگر آن به سطوح مختلف نهادها و در این مورد خاص به خانواده هم برمی گردد. براین همه اینها که من به اختصار به آن اشاره کردم، ظهور یا بروز و نشانه های یک نسل است که ویژگی هایی دارند، که این ویژگی ها، مصداق، نمونه های آن و جلوه مشابه آنها را پیشتر نداشتیم. این نسل متفاوت یک ویژگی های پارادوکسیکال را هم به نمایش می گذارد. ویژگی هایی که در آنها هم مولفه های رفتاری و ارزشی خوب و هم بد وجود دارد. عرض کردم در تصویر سازی رسانه ای ما به یکی از دو طرف می غلطیم که عموماً بیشتر به سمت نگاه منفی یا سویه منفی آن است. اما عنصری از واقعیت را درعین حال دارد. مولفه های پارادوکسیکالی را در این سیاهه هویت نسلی جوان امروزی می توان دید که اگر بخواهیم به برخی از این مولفه ها اشاره کنیم، به درک آن رفتارهای به اصطلاح دشوار و خرده فرهنگی می تواند کمک کند.

جوان امروزی بیشتر در زمان حال زندگی می کند تا برای گذشته. این بدین معنا است که خیلی حاضر به سرمایه گذاری، ریسک کردن، سختی کشیدن نیست. درک و تصور آنها از سخت کوشی بعنوان یک ارزش و البته یک استراتژی متفاوت است. ناچار می شوند که اتکا به خودشان بیشتر باشد. چراکه مدل راهنمایی ندارند که به صورت موکد و قاطع بتوانند از آن تبعیت کنند و راه آن را پیروی کنند. لذا والدین هم از این شرایط راضی تر هستند که کارها را به نوجوانان و جوانان واگذار کنند. بدین صورت هم از مسئولیت فرار کرده اند و هم اساساً در مواردی خودشان ایده ای ندارند. تجربه و ذهنیتی ندارند. با این چالش ها خیلی آشنا نیستند که بخواهند برای مدیریت آن به صورت قاطعانه توصیه کنند.

جوان امروزی بیشتر در زمان حال زندگی می کند تا برای گذشته. این بدین معنا است که خیلی حاضر به سرمایه گذاری، ریسک کردن، سختی کشیدن نیست. درک و تصور آنها از سخت کوشی بعنوان یک ارزش و البته یک استراتژی متفاوت است

بنابراین خیلی از آنها مدل راهنما هم ندارند. همچنین وضعیتی است که شما ناچارید به اتکای خودتان باشید. مدل های راهنمایت هم کم شده است. میدانی که در آن زیست می کنید، به تعبیر بورديو در آن میدان، هم گسست اتفاق افتاده و تغییر کرده است. ناچارید که ریسک پذیری بیشتری داشته باشید.

ریسک برای همه چیز، برای همه آن چیزهایی که در تجربه روزمره با آن سروکار دارد، از درس خواندن تا ازدواج کردن و انتخاب شریک زندگی و فرزند آوری تا سفر و مهاجرت و انتخاب سبک های مختلف برای زندگی و سامان دادن به امور زندگی روزمره. یک همچنین وضعیتی خودبخود هم برآمده و هم مولد احساس نا امنی است. وقتی شما ریسک می کنید، پیش بینی و تقریب ذهنی از این که چقدر به نتیجه و فرجام مطلوب دست می یابید ندارید. بنابراین همیشه عنصر نا امنی را در ذهن خود دارید و خیلی وقتها در تعارض و تردید با آن چند لایه های ارزشی که پیش روی شما قرا دارد، هستید که کدام درست است. نگرانی ها و گم گشتی ها و سرگردانی هایی با این احساس ناامنی همراه است. در این وضعیت جوانان خیلی به امر و نهی شدن هم علاقه ندارند. وقتی ریسک و هزینه تصمیم خودشان را خودشان باید بپردازند طبیعی است که میلی به امر و نهی شدن نداشته باشد.

دکتر شهابی به برخی از زبانهایی که متداول است، اشاره کردند که گاهی برآمده از تفکر نوعی استغنا و بی نیازی از دیگران به ویژه والدین هم هست. خیلی ها تلاش می کنند با حداقل کلمه بیشترین ایده را بگویند. این جوری هم در آن یک نوع شیطننت وجود دارد و هم یک لذتی در آن هست و هم یک استراتژی برای مواجهه و مدیریت زندگی به شیوه خاص جوانی است. جستجوی استقلالی که دوست دارند به آن برسند. این نسل اغلب دیر قانع می شوند و برای پرسش های خود پاسخ هایی مستدل می خواهند و البته پاسخ ها و واکنش ها را هم زود می خواهند. علاقمندند زودتر به انتخاب و تصمیمی برسند و از این رو ممکن است از نظر دیگران با تجربه تر و بزرگسال، تعقل و درایتی هم در خیلی از تصمیماتشان نداشته باشند. حوصله باز اندیشی طولانی مدت خیلی از این تصمیمات را ندارند.

میل به نمایشگری شان هم زیاد است. این هم یک استراتژی است برای بقا در دنیایی که باید به چشم بیایی یا باید دیده بشوی یا باید سهمت را بگیری یا اینکه محو بشوی و حذف بشوی و کنار گذاشته شوی. میل به نمایشگری را در اینها می توان دید. برنامه ریزی هایشان هم کوتاه مدت است. برای آمال و آرزوهای که نسل ما و یا دو نسل جلوتر یا سه نسل جلوتر، نسل بزرگترهای ما داشتند، برای اینکه این کار را بکنند و این مسیر را طی کنند. مسیرها و منزل ها یک مقدار تعریف شده و مشخص و تا حدی هم اطمینان از دسترسی به آن وجود داشت. این مسیرهای مطمئن و امن دیگر معنایی ندارد و اعتبار آنها دستخوش تغییرات جدی شده است.

عرض کردم همه کارنامه بد نیست. در نوبت دیگر این تراز و کارنامه را ارزیابی می کنم و وجوه مثبت و منفی آن و پارادوکس هایی را که ممکن است در ظاهر در طرحواره کلی هویت یابی های جوان امروزی نمایان باشد را مورد بحث قرار می دهم. همه این مولفه های نسلی و هویتی، ارزش اخلاقی بدی ندارد، اما وجوهی از آن می تواند مخرب و آسیب زا هم باشد. یکی از آنها بحث کجروی ها و الگوهای زبانی است و در واقع خرده فرهنگ های زبانی است که از آن اسم برده شد. یکی هم بحث بی مسئولیتی و مسئولیت گریزی هایی است که از آن اسم بردید. بنابراین من به ارزیابی همزمان و همه جانبه کارنامه و تراز رفتاری، اخلاقی و ارزشی جوانان معتمد و از یکسویه بینی فاصله می گیرم.

*قبل از اینکه وارد مسائل اصلی بشویم نکته ای به ذهنم رسید که آقای دکتر ذکایی به آن اشاره کرد و آن طبقه متوسط جدید بود، این طبقه شاید بتوان گفت خیلی چیزها را گاهی اوقات زیر پا می گذارد. به فرض مثال اخلاق را، به خاطر منافع شخصی و اقتصادی و... ممکن است فدا کند. اگر ممکن است در لابه لای صحبت تان به این مسئله هم اشاره کنید؟

شهابی: مطابق آن ترتیبی که بنا شد بحث کنیم، ابتدا من بحث های مفهومی را مطرح کردم تا بدانیم راجع به چه چیزی داریم صحبت می کنیم. الان وارد این بحث می شویم که آیا ناسزاگویی به عنوان یک مسئله اصلاً وجود دارد یا ندارد؟ آیا نسبت به گذشته تشدید شده است؟ در مقام پاسخگویی ما چند گزینه بیشتر در اختیار نداریم. یک گزینه این است که ما اصل مسئله را زیر سوال ببریم و بگوییم که این یک هراس اخلاقی (Moral panic) است که از سوی نسل بزرگسال علیه نسل جوان صورت گرفته است. به این معنی که نسل بزرگسال و نخبه گرا و اخلاق گرا بی دلیل دارد از این موضوع کم اهمیت، یک مسئله حاد درست می کند. آن هم در شرایطی که مسائل خیلی مهمتری هم در دنیای جوانی و هم در بیرون از دنیای جوانی وجود دارد که اتفاقاً نسل بزرگسال مسبب آنهاست. مثلاً آن چیزهایی که جامعه شناسی کلان نگران آن است. به فرض مثال انواع فساد ها و به ویژه فساد اقتصادی، تبعیض ها، فقر، آلودگی ها و مسائل مختلفی که الان ما دچار آن هستیم.

یک گزینه این است که ما اصل مسئله را زیر سوال ببریم و بگوییم که این یک هراس اخلاقی است که از سوی نسل بزرگسال علیه نسل جوان صورت گرفته است به این معنی که نسل بزرگسال و نخبه گرا و اخلاق گرا بی دلیل دارد از این موضوع کم اهمیت، یک مسئله حاد درست می کند

بنابراین یک نگاه این است که ما صورت مسئله را پاک کنیم و بگوییم که این دغدغه ها بی دلیل است و این یک امر طبیعی است. یا اگر طبیعی نیست در اولویت نیست و مسائل مهم تری در جامعه در حال رخ دادن است و باید به آنها پرداخت.

یک نگاه دیگر این است که ما واقع بینانه به موضوع نگاه کنیم و بگوییم که از دل مطالعه این موضوع به ظاهر سخیف یعنی ناسزاگویی یا دشنام گویی ما می توانیم رد پاهای متغیرهای کلان و جامعه شناختی را هم پیدا کنیم. من معتقدم این نگاه درست است. من معتقدم که ما وقتی وارد جامعه شناسی زندگی روزمره می شویم، فقط راجع به موضوعات سخیف در زندگی روزمره صحبت نمی کنیم. پای خیلی از موضوعات مهم تر در جامعه به میدان تحلیل کشیده می شود و باید راجع به آنها صحبت کرد. بدین ترتیب حتی زمانی که راجع به دشنام گویی جوانان داریم صحبت می کنیم، پای بزرگسالان هم به میان می آید و این طور نیست که نسل بزرگسال خودش را معصوم بداند و بگوید که جوانان عامل تهدید و مشکل آفرین هستند.

بنابراین می خواهم بگویم بخش زیادی از آنچه که در دنیای جوانی داریم مشاهده می کنیم، از جمله دشنام گویی جوانان محصول زمینه ای است که ما بزرگسالان در زمینه های مختلف سیاسی، اقتصادی فرهنگی برای آنها مهیا کرده ایم.

حال که معلوم شد رفتار ناسزاگویی و بدزبانی در میان جوانان وجود دارد، نوبت به طرح این پرسش می رسد که ناسزاگویی در میان جوانان ایرانی را چگونه تفسیر کنیم. آقای خادم در ابتدای این جلسه این ناسزاگویی ها را مصداق لمپنیسم دانستند. من معتقدم این یک نگاه از بیرون است. ما ابتدا لازم است یک نگاه از درون داشته باشیم و منطق ناسزاگویی را از منظر خود جوانان جويا شویم و سپس باید به این سوال پاسخ دهیم که این بدزبانی ها چه معانی پنهان یا دلالت هایی (connotations) به لحاظ نشانه شناختی دارند؟ به نظر من منطق ناسزاگویی در میان جوانان ایرانی در سطح ارتباطات بین الاشخاص را با توجه به زمینه (Context) آن می توان در دو کلمه خلاصه کرد: صمیمیت و خشونت. اما به لحاظ نشانه

شناختی و از منظر مطالعات فرهنگی این صمیمیت و خشونت ممکن است در اشکال جمعی آن یعنی در سطح ارتباطات سیاسی دال بر مقاومت باشد. در میان گروه دوستان و خودی ها ناسزاگویی حاکی از صمیمیت است اما در ارتباطات بین فرهنگی و به عبارتی در برخورد با افرادی از گروه های دیگر یعنی غیر خودی ها یا غریبه ها، ناسزاگویی مصداق خشونت کلامی است که می تواند مقدمه خشونت فیزیکی واقع شود. در معنای اول ناسزاگویی جای سلام کردن را گرفته است و در میان دوستان صمیمی رواج دارد. در چنین زمینه ای جوانان به همدیگر یا به نوامیس همدیگر فحش و ناسزا می گویند بدون اینکه یکی از طرفین یا هر دو احساس رنجش کنند یا از کوره در بروند یا احساس کنند که به آنها توهین شده است. چیزی شبیه رسم یک دوجین لیچار یا متلک (Dirty dozen) که به عنوان یک دوئل شفاهی در میان سیاه پوستان آمریکایی رواج داشت و بازنده این دوئل کسی بود که از کوره در برود و به اصطلاح دست به یقه شود.

لازم است یک نگاه از درون داشته باشیم و منطق ناسزاگویی را از منظر خود جوانان جویا شویم و سپس باید به این سوال پاسخ دهیم که این بدزبانی ها چه معانی پنهان یا دلالت هایی (connotations) به لحاظ نشانه شناختی دارند؟ به نظر من منطق ناسزاگویی در میان جوانان ایرانی در سطح ارتباطات بین الاشخاص را با توجه به زمینه (Context) آن می توان در دو کلمه خلاصه کرد: صمیمیت و خشونت

در اینجا ناسزاگویی مصداق شوخ طبعی دوستانه قرار می گیرد. حالت دوم زمانی است که این ناسزاها بین غریبه ها رد و بدل شود. مثلاً در نزاع های خیابانی بر سر مسائل ترافیکی اگر یکی از آن ناسزاها رد و بدل شود، کار به مشاجره و درگیری فیزیکی و حتی قتل می کشد. همه ما هم می دانیم که بخشی از قتل های خیابانی در تهران، محصول دعوای طرفین بر سر جای پارک اتومبیل است که معمولاً از خشونت کلامی شروع می شود و به خشونت فیزیکی ختم می شود.

در جامعه ما ناسزاگویی به هر دو معنای آن یعنی صمیمیت و خشونت وجود دارد. این دو نوع ناسزاگویی را جداگانه باید تحلیل کرد. ابتدا از معنای اول (ناسزاگویی به مثابه صمیمیت) شروع می کنم. این نوع از ناسزاگویی مختص جامعه ایرانی نیست، بلکه در اکثر جوامع مشاهده شده است. به خاطر دارم زمانی که در انگلستان در سالهای ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۸ درس می خواندم، مکالمات تلفنی دانشجویان انگلیسی با والدین شان مملو از واژه ها و اصطلاحات غیرمودبانه بود. البته ظاهراً باعث تعجب یا خشم والدین هم نمی شد و طرفین آن را نشانه صمیمیت می پنداشتند. یا به یاد دارم وقتی نوجوانان انگلیسی همدیگر را در اتوبوس های شهری ملاقات می کردند، به جای سلام کردن و یا در کنار سلام کردن بطور متقابلی از واژه های غیرمودبانه استفاده می کردند. بدون آنکه خشم و عصبانیت همدیگر را باعث شوند و البته با صدای بلند، این واژه ها را به کار می بردند. بطوری که سرنشینان مسن تر اتوبوس هم می شنیدند. تحلیل من از این پدیده که در جامعه ما هم رواج دارد این است که جوانان از طریق ناسزاگویی هویت فرهنگی خود را ابراز می کنند و نسل بزرگتر را شوکه می کنند.

جوانانی که اینگونه با همدیگر صحبت می کنند در واقع حس تعلق خود به فرهنگ ناسزاگویی را ابراز می دارند. احساس تعلق در میان اعضای هر گروهی دربرگیرنده یادگیری و کاربرد کدهای فرهنگی خاصی است. آشنایی و کاربرد این کدها بیانگر عضویت آنها در یک گروه خاص است. تسلط بر یک سری کدهای پیچیده که فقط محرم ها یا خودی های یک گروه از آن سردرآوردن لازمه خود ابرازی فرهنگی است. این تسلط بر کدهای فرهنگی درون گروهی به تعبیر خانم سارا تورنتون نوعی سرمایه خرده فرهنگی (Subcultural capital) محسوب می شود که باعث می شود، عضویت یک فرد در یک خرده فرهنگ از سوی اعضای همان گروه به رسمیت شناخته شود.

جوانان از طریق ناسزاگویی هویت فرهنگی خود را ابراز و نسل بزرگتر را شوکه می کنند

بنابراین تسلط یک فرد بر زبان خرده فرهنگی خود بخشی از سرمایه خرده فرهنگی او را تشکیل می دهد و می تواند موقعیت وی در گروه را تحکیم و تثبیت کند و نقش رهبری گروه را نیز از آن او کند. از این کدها برای کنارگذاری یا طرد غریبه ها یا غیرخودی ها هم استفاده می شود. این کدها معمولاً به شکل زبان مخفی (Argot) ابراز می شوند و در یک خرده فرهنگ خاص رواج می یابند و همچون یک سپر عمل می کنند و جواز ورود به یک گروه خرده فرهنگی محسوب می شوند. در کتاب فرهنگ زبان مخفی نوشته دکتر سمائی بخش زیادی از زبان خرده فرهنگ رپ در ایران جمع آوری شده است. البته گاهی اوقات بخش هایی از آن ممکن است در قالب تکیه کلام (Slang) به بیرون از گروه هم سرایت کند و حتی در سریال های تلویزیونی به بخشی از دیالوگ هنرپیشه ها تبدیل شود و سپس در میان مخاطبان تلویزیونی به عنوان یک هنجار زودگذر که در جامعه شناسی به آن هوس اجتماعی (Social fad) گفته می شود، رواج یابد و نهایتاً از عمومیت بیشتری در میان نوجوانان برخوردار شود.

دو محقق انگلیسی به نام های «سو ویدیکمب» و «روبین ووفیت» نیز در کتاب زبان خرده فرهنگ های جوانان (۱۹۹۵) با استفاده از تحلیل گفتگو و تحلیل گفتمان نشان داده اند که چگونه پانک ها، گات ها و راکرها به عنوان سه خرده فرهنگ ویژه جوانان از زبان برای ساختن خودها و هویت های خود استفاده می کنند و معانی عضویت در گروه خرده فرهنگی را مورد چانه زنی قرار می دهند.

از این گذشته جوانان ناسزاگو از طریق شکستن تابوهای کلامی، مخاطبان بزرگسال خود را شوکه می کنند. مثلاً پانک های انگلیسی در دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی عمده قواعد دستور زبان انگلیسی را زیر پا می گذاشتند و یا در نشریات خود از فحش و ناسزا استفاده می کردند، تا از این طریق زبان معیار به عنوان نماینده فرهنگ رسمی را مورد براندازی قرار دهند. گاهی وقت ها نیز بد زبانی بخشی از خرده فرهنگ ضد مدرسه ای به تعبیر پل ویلیس است. دانش آموزان مورد مطالعه ویلیس در بیرمنگام انگلستان برای مقاومت در برابر فرهنگ مدرسه رفتارهای خاصی را دنبال می کردند. یکی از آنها لحن و واژه های خاص آنان

برای سلام کردن به معلمان و مدیران مدرسه بود که یا بیش از حد صمیمانه بود و یا بشدت توهین آمیز بود. گاهی وقت ها ناسزاگویی مصداق تخطی کارناوالی به معنای باختینی آن است. در چنین شرایطی افراد از زبان و بدن به عنوان دو جایگاه اصلی برای کارناوالی کردن فرهنگ استفاده می کنند. بعلاوه در شرایط بی قدرتی، گروه های بی قدرت ممکن است، از زبان برای تولید نفرین و لعنت به عنوان سلاح ضعفا و یا به عنوان مصادیقی از سیاست غیرعلنی به تعبیر جیمز اسکات استفاده کنند. هنگامی که افراد در یک رابطه نابرابر قدرت قرار بگیرند و طرف فرودست از سوی طرف فرادست مورد تحقیر واقع شود طرف فرودست چاره ای جز توسل به همین زبان ندارد. در واقع کار دیگری نمی تواند بکند. در چنین شرایطی وقتی امکان کنش تلافی جویانه وجود نداشته باشد، افراد سعی می کنند واکنش خود را به صورت منفعلانه و از طریق نفرین و لعنت نشان دهند.

گاهی وقت ها ناسزاگویی مصداق تخطی کارناوالی به معنای باختینی آن است؛ در چنین شرایطی افراد از زبان و بدن به عنوان دو جایگاه اصلی برای کارناوالی کردن فرهنگ استفاده می کنند. در شرایط بی قدرتی، گروه های بی قدرت ممکن است، از زبان برای تولید نفرین و لعنت به عنوان سلاح ضعفا و یا به عنوان مصادیقی از سیاست غیرعلنی استفاده کنند

بنابراین اگر فراتر از ارتباطات بین الاشخاص به رفتار ناسزاگویی توجه کنیم آن صمیمیتی که از آن صحبت کردیم ممکن است، در یک سطح بالاتری از انتزاع به مقاومت نشانه شناختی قابل تعبیر باشند. یعنی در چنین سطحی ناسزاگویی بخشی از مقاومت خرده فرهنگی جوانان محسوب می شود که از طریق نحوه استفاده از زبان، عناصری از فرهنگ رسمی را مورد بی اعتنائی و یا دهن کجی قرار می دهند.

معنای دوم ناسزاگویی یعنی خشونت زمانی فعال می شود که یکی از طرفین منازعه یا هر دو از ناسزاگویی در قالب جدی (نه شوخی) و برای رنجاندن و آزار و اذیت همدیگر و یا تهدید همدیگر و یا ابراز خشم خود استفاده کنند: مثلاً در نزاع های خیابانی بین آدم های غریبه، در خشونت های خانگی بین افراد عضو یک خانواده، در ورزشگاه ها علیه نقش آفرینان مختلف در یک مسابقه ورزشی، در سایت های مجازی اینترنتی مثلاً در صفحه فیس بوک علیه لیونل مسی، در مدارس برخی جوامع چند فرهنگی علیه دانش آموزان مسلمان.

تبیین خشونت در هر یک از این قرارگاه های اجتماعی با استفاده از نظریه های مختلفی امکان پذیر است و نمی توان از یک نظریه واحد برای تبیین آنها استفاده کرد. شاید اشاره آقای خادم به مفهوم لمپنیسم فقط گوشه ای از این واقعیت چندبعدی را بتواند توضیح دهد.

تا اینجا توضیح دادم که ناسزاگویی بسته به زمینه اجتماعی آن ممکن است مصداق صمیمیت، خشونت و یا مقاومت باشد. حالا می خواهم اضافه کنم که این رویداد بدون مهیا بودن شرایط ساختاری در جامعه ایرانی رخ نمی دهد. همکارم دکتر ذکایی به این زمینه های ساختاری اشاره کرد و من از تکرار آنها پرهیز می کنم. فقط به ذکر این نکته بسنده می کنم که لازم است یک مقدار اساسی تر به این پدیده های به ظاهر سطحی و سخیف نگاه کنیم. ناسزاگویی محصول یک سری فرآیندها و پروژه ها است. بنابراین نقطه ای و موردی نباید به آن نگاه کرد. بلکه باید روندی، تاریخی، ساختاری و رابطه ای به این پدیده نگاه کرد. در قسمت سوم عرایضم به راهکارهای مواجهه با پدیده ناسزاگویی خواهم پرداخت و نکاتی را مطرح خواهم کرد.

گفتگو از خداداد خادم